فهرست مطالب

مقدّمهٔ مصحّح

۱. زندگانی و شرح احوال......نه

۱ - ۱. زادگاه اثیر ......نه

۱ - ۲. زمان ولادت......ده

۱ - ۳. سیر زندگی اثیر در عراق......سیزده

۱ - ۴. درگذشت اثیر......پانزده

۱ - ۵. سفرهای اثیر......هفده

۱ - ۶. ممدوحان اثیر......بیست

۱ - ۷. فضل و دانش اثیر......سی و پنج

۱ - ۸. مذهب اثیر......سی و هشت

۱ - ۹. اثیر و شاعران پیش از او......سی و نه

۱ - ۱۰. اثیر و همروزگارانش......چهل و سه

۲. روزگار شاعری اثیر......پنجاه و پنج

۲ - ۱. معیارهای نقد شعر و شاعری روزگار اثیر......پنجاه و شش

۲ - ۲. تاثیر نقد و نظرهای نظامی عروضی در شعر اثیر......پنجاه و هفت

۳. شعر اثیر......شصت و پنج

۳ - ۱. قصاید......شصت و هفت

۳ - ۲. قصاید کوتاه و قطعات......شصت و هشت

۳ - ۳. غزل‌ها......شصت و نه

۳ - ۴. مثنوی......هفتاد و یک

۳ - ۵. رباعی‌ها......هفتاد و یک

۳ - ۶. زبان و بیان شعر اثیر......هفتاد و دو

۳ – ۷. موسیقی شعر اثیر..هفتاد و چهار
۴. دیوان اثیر..هفتاد و پنج
۴ – ۱. نقد روش تصحیح..هفتاد و هفت
۴ – ۲. نقد شیوهٔ اعتبارسنجی و ارزش نسخه‌ها.................................هفتاد و نه
۴ – ۳. روش تصحیح به کار رفته در تصحیح جدید دیوان...........................هشتاد
۴ – ۴. نمونه‌هایی از بدخوانی، گزارش و گزینش نادرست دیوان چاپی....................هشتاد
۴ – ۵. عنوان‌های نادرست..نود و پنج
۴ – ۶. درآمیختگی قصاید و قطعات...نود و هفت
۴ – ۷. نقد لغت‌نامهٔ حاشیهٔ کتاب..نود و نه
۴ – ۸. لغت‌سازی موهوم..صد و یک
۴ – ۹. الحاق شعر شاعران دیگر به شعر اثیر.......................................صد و سه
۵. معرفی نسخه‌های استفاده شده در این تصحیح..................................صد و چهار
شیوهٔ گزارش نسخه بدل‌ها و شیوهٔ نگارش در متن......................................صد و یازده
پی‌نوشت‌ها...صد و نوزده

متن دیوان اخسیکتی

قصاید ۱ تا ۱۴۰...۳ – ۳۹۶
قطعات ۱ تا ۳۱۲...۳۹۹ – ۵۵۷
مثنوی...۵۶۱ – ۵۶۲
غزلیات ۱ تا ۲۸۱...۵۶۵ – ۷۲۶
رباعیات ۱ تا ۵۶۴..۷۲۹ – ۸۴۷
واژه‌ها..۸۴۹ – ۸۷۹
نمایه‌ها...۸۸۱ – ۹۱۹
منابع و مآخذ..۹۲۱ – ۹۲۴

مقدّمهٔ مصحّح

۱. زندگانی و شرح احوال

ابوالفضــل محمدبن طاهر اثیرالدّین اخســیکتی در تذکره‌های نزدیک به زمانهٔ او به اثیر اخســیکتی معروف اســت[۱]. اثیر نیز خود را به همین نام خوانده و به خاســتگاه خاندانش، اخسیکت در شمال رود سیحون ازسرزمین فرغانه، اشاره کرده است[۲]. وخویش را چنین معرفی کرده است:

آنـم کـه حســـد بـرد بر امروز دیَم — جـانـم، خـردم، دلم، نـدانم کـه چیَم
چون پرســـیدی راســـت بگویم که کیم — ســـلطـان ســـخن اثیر اخســـیکتیم[۳]

۱ـ۱. زادگاه اثیر

اخســیکت که اثیر خود را به آن منســوب کرده اســت، شــهری اســت قدیمی از ولایت فرغانه برســاحل شــمالی ســیردریا در قرن چهارم هـ . پایتخت فرغانه بود. فرغانه چنان‌که *حدود العالم* نوشته:

> مســتقر امیر اســت و عمّال، و شهری بزرگ است و بر لب رود خشرت نهاده و بر دامن کوه و اندر کوه وی معدن سیم و زر بسیار است[۴].

یاقوت حموی، این شهر را به شکل اخسیکث با «ث» نگاشته و دربارهٔ زیبایی آن دیار و نام‌آورانش آورده است که:

> یکی از زیباترین شهرهای **وَرارود** در اقلیم چهارم است ... گروهی از دانشمندان و ادیبان از آن برخاســته‌اند، از جمله ابوالوفا محمدبن محمدبن قاسم اخسیکثی که در لغت و تاریخ پیشــوا بود و پس از ۵۲۰ هـ . درگذشــت و برادر او ابوالوفا احمدبن محمدبن قاســم، ادیبی شاعر بود و هردو در مرو زیسته و درگذشته‌اند؛ همچنین نوح بن نصــربن محمد فرغانی اخسیکثی بوعصمت؛ وی به سال ۴۱۵ هـ . به همدان آمد و از بکربن فارس ناطقی و احمدبن محمدبن هراتی و جز ایشان روایت دارد[۵].

این سابقهٔ فرهنگی نشان می‌دهد اخسیکت تا قبل از حملهٔ مغول شهری مهم، ادیب‌پرور و دانشمندخیز بوده است و با مرو مراودهٔ فرهنگی داشته. اثیر یا خانواده‌اش از اخسیکت و فرغانه به مرو آمده‌اند و اثیر در آنجا به دنیا آمده است زیرا در قطعه‌ای محل تولد خود را مرو اعلام کرده است:

خواجه زکیّ یلمه می‌دانی		کنیت و نام و حرفت و فن من
اصلم اخسیکتی است و مولد مرو		خوی عملگاه و ری نشیمن من[6]

با این حال در تذکره‌ها و جُنگ‌ها اثیر همه‌جا به نام اخسیکتی شهرت دارد و به نام دیگری مثلاً مروی خوانده نشده است.

۱ـ۲. زمان ولادت

دربارهٔ زمان ولادت او در کتب تذکره مطلبی ننوشته‌اند، امّا مهمترین واقعهٔ روزگار اثیر که مسیر زندگی و معیشت او را دگرگون ساخته است فتنهٔ غز در سال‌های ۵۵۰ و ۵۵۱ هـ . بود که خراسان غارت شد و سنجر به دست ترکان غز گرفتار آمد و شهرهای خراسان، به‌ویژه دارالملک مرو و نیشابور، ویران و غارت شد. فتنهٔ غز باعث شد دربار شاعرپروری سنجر از رونق بیفتد. از شعر اثیر پیداست که او از آن دربار پررونق بهره‌ای نبرده و پیش از آنکه بتواند شایستگی هنری‌اش را نشان دهد پایه‌های حکومت طولانی سنجر ویران شده، زیرا اثیر تنها از مرگ سنجر سخن گفته است یا با تعبیرات و ترکیباتی مثل **زخم خنجر سنجر** یا تخت ملکشاهی و **تاج سنجری** از شکوه و بزرگی دوران او یاد کرده است تا مدح دیگران را بگوید.

گر چاوش او بدی نیازردی		از خنجر مرگ حنجر سنجر[7]

***

منم که بر تر و خشک جهان فتاد امروز		ز مطلع سخنم آفتاب مشهوری
... ز غرچه گیری آن کرد روزگار به من		که زخم خنجر سنجر به ملکت غوری[8]

***

گوید ای تخت ملکشاهی و تاج سنجری		مژده‌تان بادا ز عمر شه به عزّ جاودان[9]

گویا اثیر پس از حادثه بزرگ حملهٔ ترکان غز به نیشابور رفته و شاهد آشوب‌های

نیشابور به سبب اختلاف مذاهب[10] درآن شهر بوده و مدتی را در آنجا گذرانده، زیرا از آنجا خاطرات تلخی دارد و در بیتی از جور همکاسگان نیشابور سخن گفته است:

گهی به تنگ‌دلی چون سکّره گوشه نشین ز ظلم خمسهٔ هم‌کاسگان نیشابور
... منم زبان‌زدهٔ شرمسارخشم‌آلود به دست چرخ مقامر چو مردم مقمور[11]

بنابر گزارش راوندی ترکان غز، مرو و نیشابور را غارت کردند:

و با جملهٔ بلاد خراسان همین معامله کردند مگر هرات که باره‌ای محکم داشت و نتوانستند ستد[12].

با توجه به این اوضاع خراسان، پس از فتنهٔ غز، اثیر از سر ناگزیری و بیم جان از خراسان به سوی عراق گریخته است. در اشعار اثیر چند جای به این ناامنی‌های خراسان و فرارش از آن سامان اشاره شده است. از جمله در قصیده‌ای که در مدح عمادالدین‌بن علاءالدوله عربشاه سروده، از حال خود چنین سخن گفته است:

در عراق این جرّه‌باز نطق را بگشای بال کز گریز وحشت‌آباد خراسان در رسید
این زمان با وی همی‌گوید زبان عقل بین کان ثناگوی سخنورزِ سخن‌خوان در رسید
گر تماشای در فردوس اعلا بایدت پای ازین دوزخ برون نِه زانکه رضوان در رسید
تا که شعر آسان بود چون از ره کسب و عطا هم معانی مجتمع گشت و هم اوزان در رسید
جمع بادندا افاضل در جناب تو از آنک نوبت مشتی گدا طبع پریشان در رسید[13]

همچنین در قصیده‌ای در مدح ارسلان طغرل به غارت‌زدگی خود اشاره کرده و نشان داده است که چگونه از ترس چماق ترکان که اموالش را خورده‌اند، مولد و خاندانش را رها کرده و به دیار سلجوقیان عراق پناه آورده است. او حتی به این نکتهٔ ظریف اشاره می‌کند که پیشتر به هیچ درباری تعلق نداشته و به دست‌بوسی سلطانی نرفته است. گویا وابسته نبودن به دربارهایِ دیگر، نوعی امتیاز برای شعرا به حساب می‌آمد و برعکس آن البته موجب بدگمانی بود.

بنده گریزپای است از وحشت خراسان چون از چماق ترکان اموال خورده عامل
تا کی برد نمازی این قبله و ثنا را تکبیر چار کرده بر مولد و قبایل
بی‌دست‌بوس بوده چون نی به هیچ مجلس نه پایمال گشته چون گل به هیچ محفل
زآن خشکسال کنعان آمد به مصر دولت یا ایّهاالعزیزش ای شهریار مفضل[14]

چنان‌که از این ابیات بر می‌آید اثیر به تعبیر خودش از وحشت‌آباد خراسان به عراق رسیده و از خشکسال کنعان به مصر دولت سلاطین و بزرگان سلجوقیان عراق پناه آورده است.

اودر سال ۵۵۲ هـ. در حالی‌که غارت‌زده و مفلس و درمانده بوده به همدان رسیده و مدح سلطان غیاث‌الدین محمد سلجوقی را گفته است[15]. معلوم نیست او از راه ری مستقیم به همدان رفته یا از آنجا ابتدا به اصفهان و سپس به همدان کوچیده زیرا موضوع یکی از قصاید او که به سال ۵۵۲ هـ. سروده شده است، مرثیه‌ای است در سوگ محمدبن عبدالطیف خجندی از عالمان بزرگ شافعی اصفهان؛ وی درهمین سال درباز‌گشت از بغداد در همدان درگذشت و جسدش را به اصفهان بردند. اثیر در قصیدهٔ ۵۲ به این حادثه پرداخته وآه و افسوس خود را از مرگ این عالم دین نشان داده که یک بیت آن چنین است:

آزادگان شدند، به دست من و تو جز آه و دریغ و نالهٔ واحسرتا نماند[۱۶]

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اثیر در این سال در همدان بوده است. قطعه‌ای هم از او در دست است که در آن علاوه بر اظهار غارت‌زدگی و افلاس به سی سالگیش نیز اشاره کرده؛ این قطعه به رضی‌الدین ابوسعد، مستوفی سلطان محمد در دورهٔ وزارت جلال‌الدین ابن قوام‌الدین ابوالقاسم، تقدیم شده است که بنابر گزارش *تاریخ الوزرا* در همدان بود[۱۷]. اگر این قطعه در سال ورود او به همدان یعنی ۵۵۲ یا سال ۵۵۳ هـ. سروده شده باشد می‌توان نتیجه گرفت درسال ۵۵۳ هـ. سی سالی از عمر اثیر می‌گذشته زیرا او خود را در عین جوانی و تازگی و دست‌نخوردگی برخودار از فضل و دانش و تجربه‌های شاعری نیز دانسته؛ که این مطلب در مضامینی چون گل پایمال نگشته و مشک سوده و ابر آماده بارش نمودار است.

مفلس شدم ز سیم ولی اینک از هنر صد گنج در خزانهٔ صورت نهاده‌ام
زآن گنج دست نقب‌زنان کوته است از آنک سی‌سال شصت‌بار زکاتش بداده‌ام
منگر به خامشیم که بر سنگ تجربت چون مشک سوده‌ام نه چو کافور ساده‌ام
الحق تغابنی است که با این همه نری مغبون کند ز شعبده ایّام ماده‌ام
طوفان و صاعقه است مرا در جگر چو ابر بر طارم فلک نه گزاف ایستاده‌ام

این لحظه از مشیمهٔ مادر بزاده‌ام	دزدم برهنه کر[د] بر آنسان که گوییا
با آنکه هفت خانه برَفتم پیاده‌ام[18]	غبنا که بر بساط ولای **رضی دین**

بر این اساس می‌توان ولادت اثیر را سال‌های حدود ۵۲۳ هـ. در نظر گرفت. او دوران کودکی را در زادگاهش مرو گذرانده و سپس چنان‌که اغلب تذکره‌ها نوشته‌اند مدت زمانی را در مرو و بلخ و هرات دانش آموخته و آنجا تحصیل کمالات کرده و پس از فتنهٔ غزان ابتدا به نیشابور پناه برده و در پی آشوب آنجا به ری و احتمالاً اصفهان و سپس به همدان گریخته است. این گریز ناگزیر را اغلب تذکره‌ها یادآور شده‌اند. تقی‌الدین کاشانی که اشعار زیادی از اثیر را در *خلاصة الاشعار* خود آورده است، می‌نویسد:

> در ابتدا از زادگاه خود به خراسان رفت و در بلخ و هرات به تحصیل پرداخت[19].

در سرآغاز نسخهٔ شش کتابت شده در سال‌های ۷۱۳ و ۷۱۴ هـ. ، نیز آمده:

> از اخسیکت به عراق آمده و مدح سلطان ارسلان طغرل گفته و از آنِ بنی ایلدگز و عزتی تمام یافته[20].

بنابراین زندگی اثیر را در دو دوره باید مورد مطالعه قرار داد. اول، پیش ازحملهٔ ترکان غز و مرگ سنجر که در خراسان به تحصیل علم و تجربه پرداخته و دوم، پس از فرار از حادثه و زندگی‌اش در دربار سلجوقیان عراق به‌ویژه در همدان و دربار اتابکان آذربایجان و مناطق تحت نفوذ آنان. زیرا که با اسارت سنجر در ۵۵۰ هـ. و سپس مرگ او به سال ۵۵۲ هـ. خراسان و دربار سنجر از رونق افتاد و سلاجقه عراق که دنبالهٔ حکومت مرکزی سلجوقیان بودند و از سال ۵۱۱ تا سال ۵۹۰ هـ. دوام آوردند کانون توجه شاعرانی چون اثیر قرار گرفت.

۱ـ۳. سیر زندگی اثیر در عراق با توجه به اشعار او

اثیر وقتی از خراسان به عراق آمده ابتدا در همدان به دربار غیاث‌الدین محمدبن محمودبن محمدبن ملکشاه سلجوقی (حکومت ۵۴۸ – ۵۵۴) پیوسته و او را مدح گفته و پس از مرگ وی به دستگاه ارسلان‌بن طغرل (ح ۵۵۵ – ۵۷۱) راه یافته[21]. اثیر طغرل‌بن ارسلان (ح ۵۷۱ –۵۹۰) آخرین سلطان سلجوقی در عراق را هم مدح گفته است.

رزمگه گوید که صد دوزخ طفیل یک شرر		جز ز تیغ طغرل بن ارســلان نتوان گرفت[۲۲]

اثیر به سبب اقتدار اتابک شمس‌الدین ایلدگز (م ۵۶۸)، مؤسس اتابکان آذربایجان، به آذربایجان رفته و اتابک و فرزندان او محمد جهان پهلوان حاجب سلطان ارسلان و حاکم ری (ح ۵۶۸ - ۵۸۱) و قزل ارسلان حاکم آذربایجان (مقتول ۵۸۷) را در شعرش نامدار کرده است. او حتی قتلغ اینانج نوادهٔ اتابک، پسر محمد جهان پهلوان و برادرزادهٔ قزل ارسلان را، که بین سال‌های ۵۹۰ تا ۵۹۳ ﻫ . حاکم اصفهان بود، در قصیده‌ای ستوده و از اینکه نتوانسته به خدمتش برسد عذر خواسته و دغدغهٔ معاش خویش را بازگفته است[۲۳]. این قتلغ اینانج کسی است که علیه طغرل‌بن ارسلان با سلطان تکش خوارزمشاه همدست شده بود و پس از پیروزی تکش خوارزمشاه و کشته شدن طغرل‌بن ارسلان به این مقام رسید.

گر من به خدمتش نرسیدم سخن رسید		در هر مقام نایب من به، مقال من
... آه ار بیوفتادی بر کوتوال شرق		امسال وجه نان من و قوت آل من[۲۴]

بنابراین حضور اثیر بین سال‌های ۵۵۳ تا ۵۹۳ ﻫ . به مدت چهل سال در این دربارها مسلم است.

اثیر در این سال‌ها، بین همدان و زنجان و شهرهای آذربایجان از جمله تبریز و مراغه و خوی و نخجوان در رفت آمد بوده، به‌ویژه مدت زیادی در زنجان محضر درس داشته و از این شهر سخن بسیار گفته است.

ولیکن ناز بی‌هنگام شاگردان زنگانی		به یادم می‌دهد هر لحظه عزلتگاه زنگان را[۲۵]

***

خاک زنگان از پی آن شد محیط رحل من		تا کنم کلک از مدیحت حامل آب حیات[۲۶]

***

سخنور خراسانیی چون اثیر		که بهر تو زنگان بود مسکنش[۲۷]

***

این شادی و آبادی و آزادی و رادی		تا حشر مبُرّاد ز آب و گل زنگان[۲۸]

او در اواخر عمر احتمالاً پس از سال ۵۹۳ ﻫ . و قتل قتلغ اینانج، در خلخال گوشهٔ عزلت گزیده و تا پایان عمر درآن سامان زندگی کرده است؛ وی بدان سبب این شهر را

برای اقامت برگزیده که آنجا را شهر اهل علم دانسته است.

زان به خلخال گرایید ضـــمیرم که در او		نوعروســـان علومنـد به غایت دلخواه[۲۹]

۱ ـ ۴. درگذشت اثیر

اثیر سال‌ها پس از سال ۵۹۳ هـ. زیسته است زیرا در دیوانش یکی دوبار از مرگ خاقانی شروانی (م ۵۹۵ هـ.) یاد کرده است و احتمالاً به شروانشاه اخستان یا حاکم دیگری که ممدوح خاقانی بوده است؛ تسلیت گفته است. چون‌که خاقانی پس از بازگشت از سفر دوم حج به شـروان نرفت و در تبریز اقامت گزید و اثیر در همین شـهر به دیدار او رفته است و وقتی خاقانی درگذشته است اثیر دربارهٔ او چنین سروده:

اختر بکُشُـفت جای و گردون برخاسـت		فرغر بنهفت روی دریـا پیـداســـت

در ملـک معـانی که بَری باد ز کاســت		خـاقـانی اگر نماند خاقان برجاســت[۳۰]

و در یـک ربـاعی دیگر فقـدان خـاقانی را کم‌اهمیت جلوه داده و خود را ســلطان ممالک سخن دانسته است:

در پیش ملـک مـاه فلـک ســاقی بـاد		بـخـتـش ز حوادث جهـان واقی بـاد

خـاقـانی اگر برفـت در خـدمـت شـــاه		ســلطـان ممـالـک ســخن بـاقی باد[۳۱]

تقی‌الدین کاشـانی سـال وفات اثیر را ۶۰۸ هـ. دانسـته اسـت. در یک نسـخهٔ خطی مربوط به انسـتیتو علوم تاجیکسـتان نیز درگذشـت اثیر را همین سال ۶۰۸ هـ. ذکر کرده اسـت[۳۲] و آذربیگدلی سـال وفات او را ۵۹۵ تا ۶۰۰ هـ. نقل کرده اسـت[۳۳]. بنابراین نظر کسـانی چون رضا قلی‌خان هدایت در *ریاض العارفین* و *مجمع الفصحا* و برخی معاصران چون یان ریپکا که سـالهای ۵۶۲ و ۵۷۷ یا ۵۷۹ هـ. را سـال وفات اثیر دانسته‌اند، نادرست اسـت[۳۴]. زیرا علاوه بر نظر تذکره‌ها و نسخه‌های خطی در دست، شواهد شعری اثیر هم گویای آن اسـت که وی پس از وفات خاقانی یعنی سـال ۵۹۵ هـ. نیز سال‌ها زیسته است بنابراین، نظر تقی‌الدین کاشـانی تا حدودی زیادی تایید می‌شود و آراء دیگر از صحت به دور اسـت برخی شـواهد تاریخی دیگر هم، نظر کاشـانی را تقویت می‌کند از جمله اظهار علاقهٔ اثیر به نظامی گنجوی و ممدوح او یعنی علاءالدوله محمد خداوند مراغه[۳۵] که از فرزندان خاندان وهسـودان اسـت. این علاءالدوله معروف به کرپ ارسـلان همان

است که نظامی در سال ۵۹۳ هـ. هفت پیکر را به نام اوسروده است:

عمدهٔ مملکت علاءالدین حافظ و ناصر زمان و زمین
شاه کرپ ارسلان کشور گیر به ز آلپ ارسلان به تاج و سریر[۳۶]

***

از پس پانصد و نود سه برآن گفتم این نامه را چو ناموران
روز بُد چارده ز ماه صیام چار ساعت ز روز رفته تمام[۳۷]

اظهار ارادت و علاقهٔ اثیر به نظامی گنجوی (م ۵۱۱ هـ.) نیز شاید از همین همدلی و هم‌داستانی این دو دربارهٔ حاکم مراغه است زیرا او در حمایت از شاعران و اهل هنر کوشا بود؛ افزون‌بر این قزل ارسلان نه تنها با طغرل‌بن ارسلان دشمنی و کشمکش داشت بلکه با اتابک کرپ ارسلان رقابت شدیدی داشت و گاه‌گاه به مراغه می‌تاخت و با این حاکم منازعه می‌کرد و اثیر در یک قصیده با ظرافت کوشیده او را این کار باز دارد.

هزار شهر گشادی به تیغ کشور گیر مراغه نیز ز خیل گرفتگان انگار[۳۸]

حاکم مراغه پس از مرگ قزل ارسلان رقیب سیاسی خود، درسال ۵۸۹ هـ. حکومتی بلامنازع و امن یافته؛ شاید شاعرانی چون نظامی و اثیر از حمایت او برخوردار بوده‌اند. پس از این هم اثیر سال‌ها در خلخال کنج عزلت گزیده است و در این ایام نیز با نظامی دوستی و مراوده داشته است و حد اقل در دو قطعه نظامی و دانش و شعرش را ستوده و در یکی از آن دو قطعه به بیتی برمی‌خوریم که به عزلت‌گزینی خود و علت آن، اشاره کرده است.

عقل داند که طبع توسن من سر نخوت به هر لگام نداد
گوشه گردی شدم چو عنقا زآن طمعم گوشمال دام نداد[۳۹]

اثیر عمری دراز یافته و به پیری رسیده است چنان‌که در قطعه‌ای به حسب حال و شکوه از روزگار پرداخته است و گویا از شدت پیری، در پایان عمر سپید چشم و نابینا شده است.

به روزگار خودم بیش ازین نماند امید که گشت عود من از گشت روزگار چو بید
سپیدچشم و سیه‌نامه می‌گذارم عمر ز دستکاری شام سیاه و صبح سپید
کلاه دولت من چون بیوفتاد ز سر زمانه خاک فشان گو بر افسر جمشید

جوین پیرزنان چون خورم که همّت من ورای گردهٔ ماه است و قرصهٔ‌خورشید
مرا به خنجر بهرام برنیامد کار کنون نیوش چه دارم به بربط ناهید[40]

همچنین وجود قصیدهٔ قلندرانهٔ کوتاهی در *دیوانش* نشان می‌دهد که او از صبح پیری دم‌زده و فروتنانه و صادقانه رو به توبه آورده و دوران کهولت و سالخوردگی را طی کرده است:

صبای نومباشر را صلیب پای باز او برآرد چون دم عیسی به دست کهنه پیرایی
چو او در دست بنشیند دل ترسا و مؤمن را مسلّم نیست در عالم حدیث پای بر جایی
نخواهم کرد مستوری من و زنّار نسطوری بخواهم سوخت ملک دل من و ناقوس مَلکایی
به دعوی تا بدم عاقل فقیری بود و سالوسی به معنی بعد ازین هستم کشیشی با درخمایی
مرا چون کوه، دل بگرفت از آرامش درین منزل بر آب کار یک چندی شوم چون باد هرجایی
مگر با صدق ترسایی زنم در **صبح پیری** دم که در رنگ مسلمانی فرو شُد روز برنایی
غبار زرد بر دوش و سرشک لعل بر دامن گل دو روی خواهم شد به وصل مجلس آرایی
چو در اسلام قرّایی حجاب آمد روا باشد شکستن صنج قرّایی به آیین مسیحایی
به خدمت پیش آن مذهب چه آرم چون من مفلس نه دینی حاصلی دارم درین ملّت نه دنیایی
اثیرا طبع سودا گشت بر جان تو مستولی بساز از شربت توبت دوای طبع سودایی[41]

اثیر چنان عمر درازی یافته که مرگ خویش را پیش‌بینی کرده و برای پس از مرگ و روی در نقاب خاک کشیدنش نیز رباعی سروده و به واسطهٔ مخاطبان و تشییع‌کنندگانش از خدا طلب آمرزش کرده است؛ این نشان می‌دهد که او تا این غایت فرصت داشته که گفته است:

چو از سُتخدان باز گردند قومی نهاده به خاک اندر اخسیکتی را
بیامرز یارب مر آن را که گوید بیامرز یارب مر اخسیکتی را[42]

۱ ـ ۵. سفرهای اثیر

اثیر مردی سفرپیشه بود به سبب شرایط اجتماعی حاکم بر زمانهٔ او یعنی اوضاع ناپایدار حاکمان سلجوقی که به‌ویژه پس از سنجر آشفته‌تر شد دربار و کانون‌های قدرت مختلفی شکل گرفت به گونه‌ای که او و شاعرانی چون او را ناچار به سفر از شهری به

شهری دیگر می‌کرد. چنان‌که به علت به‌هم ریختن اوضاع خراسان پس از حمله ترکان غز ابتدا از مرو به نیشابور و سپس به عراق آمد و در عراق هم پیوسته بین شهرهای همدان و زنجان وقزوین و ری و احتمالاً اصفهان و تبریز و نخجوان و خوی و در نهایت خلخال در رفت وآمد بود. این خانه به دوشی او را وادار به اظهار نیاز برای رفع مشکلات سفر، کرده است تا از اندوه سفر و غم اسب و شتر و مرکب مناسب سخن بگوید و درخواست امکانات سفر کند:

خاصه خادم که ز اندوه سفر　　خاطرش منزل صد تیمار است
فرش و خیمه چوکمی دارد لیک　　غم اسب و شترش بسیار است[43]

در قطعهٔ تقاضایی دیگری نیز از ممدوح اسب و خیمه خواسته است، زیرا راه یک‌ماهه در پیش داشته است.

هست معلوم تو که خادم را　　راه یک ماهه پیش بنهاده است
همه ساز سفر به دولت تو　　به جز از اسب و خیمه آماده است
از پی وجه حاصل این دو　　خر فکرم به گل درافتاده است[44]

در جای دیگر نیز به سبب در پیش بودن راه دراز و زمستان سرد از ممدوح زاد و توشه و مرکب سفر درخواست کرده است.

ز من غریب بود خاصه با مکارم تو　　اگر به آلت و ساز سفر فرومانم
بلی به صدر توام هست حاجتی و در آن　　مباد اگر نکنی یک نظر فرومانم
ره دراز و زمستان سرد در پیش است　　گر استری نبود همچو خر فرومانم[45]

در یک رباعی نیز خود را مسافر دایم دانسته است و می‌گوید عمری است که سفر پیشه‌ام.

عمری است که گه مسافرم گاه مقیم　　کارم نه به گفتار برآمد نه به سیم
گیلان همه در گلیم خود گم شده‌اند　　ما در پیِ‌اشان چو گیل گم کرده گلیم[46]

این سفرپیشگی و خانه به‌دوشی اثیر در اخلاق و داوری‌های او نسبت به روزگار بی‌تأثیر نبود، به‌طوری‌که به قول مرحوم فروزانفر:

> به روزگار بدبین بود و نسیم وفا در گلشن ایام نمی‌یافت، انقلاب خراسان و عراق و سایر ممالک اسلامی به خیال او کمک می‌کرد. آوارگی و شهرگردی

خاطرش را پریشان می‌کرد و او این همه را نتیجهٔ شوربختی و دشمنی خاص روزگار با خود می‌پنداشت. طبیعی است که عدم توقف و شهرگردی با همهٔ فوایدی که دارد اگرچه بر عدهٔ آشنایان می‌افزاید، ولی غالباً مردم را از داشتن دوستان صمیمی محروم می‌گرداند. اثیرالدین که مسافرت بسیار می‌کرد و فرصت انتخاب دوست نمی‌یافت، گمان می‌کرد که دوستی و صمیمیت همان حکایت سیمرغ و کیمیاست و بدین‌جهت با زمانه و مردم نظر خوشی نداشت و پیوسته بر کسادی کالای فضل و اختلال دوستی تاسف می‌خورد[۴۷].

با این حال می‌دانیم اغلب مسافرت‌های او از سر ناچاری بوده است. اثیر از مرو و هرات و نیشابور تنها، به خاطراتی مبهم و با دریغ یاد، اشاره دارد.

هوا و آب منت گر موافق است مباش   به خاک مرو چنین خرّم و به باد هری[۴۸]

از ری به عنوان نشیمنگاه و خوی عملگاه نام برده است اما بیشترین اقامت را در زنگان داشته بگونه‌ای که در دیوانش بیست و هشت بار ذکر این شهر رفته است. او چنان‌که خواهد آمد برای شکستن غرور و شکوه خاقانی متنکروار و ناشناس به تبریز وارد شده و در یک دوره نیز شاعر خاص اتابک قزل ارسلان بوده و بخش پایانی عمرش را در خلخال سپری کرده است. سفرپیشگی اثیر گاهی او را در تنگنای معیشت گداخته است و به شکوه و شکایت از کم لطفی روزگار به دانش و اهل قلم واداشته است.

چون نشینم کجا گریزم وای   نه ز پس منزل و نه پیش ره است
روی اهل قلم درین منزل   راست چون روی گلکشان سیه است
چند ازین مردگان هرزه به پای   گر برون آیی ای مسیح گه است[۴۹]

گاهی نیز به سبب حرمان و تنگنای زندگی از انتخاب شغل شاعری و اهل قلم بودن اظهار پشیمانی کرده است:

توبه کردم ز دوات و قلم و دفتر شعر
بعد ازین دست من وخشت و گل و ناوه و بیل[۵۰]

گاهی نیز از سر ناچاری قناعت و خرسندی پیشه می‌کند و رزق مقسوم از خدا می‌طلبد و حکیمانه در قطعه‌ای چنین می‌سراید:

در جستجوی رزق مقدر ز احمقی است   با هر کسیت عربده و داوری چراست
هرجا که بنده روز کند روزی از پی است   هرجا کنام گور بود سبزه وچراست

گر لایق کلیچه و مرغت ندیده‌اند　　قانع شو از فرشتهٔ روزی به نان و ماست
خلق خدای را نکند جز خدای سیر　　ما جمله بنده‌ایم خدایی نه کار ماست[51]

گاهی نیز از اینکه «چرخ با اهل هنر دوست نگردد هرگز»، شکوه کرده است:

گر مرا دوست ندارد چو من او را چه عجب　　چرخ با اهل هنر دوست نگردد هرگز[52]

گویا اثیر فرزندی نداشته است در یک قطعه از بی‌تعلقی و نداشتن متاع دنیا و اولاد سخن گفته است و حتی کارگزاری و شغل دیوانی را برعهده نگرفته است و تنها از دنیا به یک دو نیم دوست اکتفا کرده است.

هرشب اندیشه می‌کنم تا روز　　کِم نه باغ و نه آب و نه زمی است
نه ز سلطان معیشتی که درو　　فرح بیشی و غمی کمی است
مستغلّی نه کز ویم ده ماه　　چشم بر اجرت محرّمی است
عملی را نکرده‌ام تقلید　　که به عقبی وبال آدمی است
رزق مقدور می‌رسد نه به رنج　　به طریقی که محض خرّمی است
خلق را بر من و مرا بر خلق　　ذمّت از وام در مسلّمی است
دختر ناخلف ندارم کو　　ننگ چرخ و رذالهٔ زمی است
پسری هم نه خالی و عامی　　که قفا خوار خالی و عمی است
کرده‌ام یک دو نیم دوست به دست　　که در ایشان نشان محرمی است
بتوانم شکست گردن خصم　　گر به ترکی و گر به دیلمی است
این همه هست و روز و شب دل را　　با غم بد حریف همدمی است
طرفه حالی است با که بتوان گفت　　که غم من همه ز بی‌غمی است[53]

۱ـ ۶. ممدوحان اثیر

چنان‌که گفته آمد اثیر اهل یک‌جا ماندن نبوده و گاهی از سر ناچاری و گاهی از سر میل و رغبت از شهری به شهر دیگر یا از درباری به درباری دیگر رفته است. بنابراین در شهرهای زیادی زیسته، از این‌رو علاوه بر سلاطین سلجوقی و اتابکان آذربایجان، افراد فراوانی از حاکمان و وزیران و قضات و بزرگان دین را مدح گفته است. با توجه به اینکه زندگی شخصی اثیر چندان در شعرش انعکاس نیافته است با معرفی ممدوحان او

می‌توان به فضای روزگار او و گذران زندگی هنریش، بهتر پی برد. عمده‌ترین ممدوحان اثیر سلجوقیان عراقند که اثیر پس از گریختن از خراسان آشوب‌زدهٔ بعد از سنجر، به دربار آنها پناه آورده است. این شاخه از سلجوقیان که دنبالهٔ حکومت مرکزی آنان است، منطقهٔ وسیع عراق، مرکز ایران (اصفهان و ری و همدان و جبال)، کردستان و آذربایجان را در اختیار داشتند و حکومتشان پس از مرگ محمدبن ملکشاه برادر سنجر از سال ۵۱۱ تا ۵۹۰ هـ. قتل طغرل سوم ادامه یافت. در طول این دوره اتابکان از سال ۵۳۱ تا ۵۹۰ هـ. به عنوان حامیان این شاهان و از ۵۹۰ تا ۶۲۲ هـ. به‌طور مستقل بر آذربایجان سیطره داشتند تا اینکه در این سال حکومتشان به‌دست جلال‌الدین خوارزمشاه برچیده شد. مؤسس اتابکان آذربایجان غلامی قفچاقی به نام شمس‌الدین ایلدگز بود که در دستگاه مسعودبن ملکشاه (۵۲۹ – ۵۴۷) رشد کرد و با نشان دادن لیاقتش به رسم اتابکی که کارش مراقبت از شاهزادگان سلجوقی بود به مقام و مرتبه‌ای بالا رسید به گونه‌ای که مسعود بیوهٔ برادرش، طغرل‌بن محمد را به نکاح او درآورد و او را به حکومت آذربایجان منصوب کرد. او فرزند برادر مسعود یعنی ارسلان‌بن طغرل را که فرزند همسر او بود تربیت کرد و در رمضان سال ۵۵۵ هـ. یک‌سال پس از مرگ محمدبن محمودبن محمد، به‌رغم دیگر مدعیان به سلطنت رساند.

اتابک از مادر ارسلان صاحب دو فرزند شد که یکی محمد جهان پهلوان و دیگری قزل ارسلان نام داشتند که در اقتدار اتابک و برادر ناتنی‌شان نقش مهمی داشتند. اتابک ایلدگز درسال ۵۷۱ هـ. یک‌ماه پس از مرگ همسر و مادر سه‌پسرش درگذشت و محمد جهان پهلوان به‌جای پدرش اتابک آذربایجان شد و پس از مرگ وی در سال ۵۸۱ هـ. قزل ارسلان به مقام اتابکی رسید او با طغرل‌بن ارسلان، پسربرادر ناتنی‌اش بر سر حکومت به رقابت و کشمکش پرداخت و عراق وآذربایجان را به تصرف درآورد ولی در سال ۵۸۷ هـ. وی را در کوشک همدان کشته یافتند. پس از این قتلغ پسر جهان پهلوان محمد، با دعوت از علاءالدین تکش خوارزمشاه به ری، موجب شکست و کشته شدن طغرل در سال ۵۹۰ هـ. و برچیده شدن حکومت سلجوقیان عراق شد. قتلغ نیز در سال ۵۹۳ هـ. کشته شد. اثیر سه تن از سلاجقهٔ عراق همروزگارش، بین سال‌های ۵۵۳ تا

۵۹۰ هـ. و اتابکان مذکور را مدح گفته است که نام سلاطین به ترتیب زیر است.

۱ ـ ۶ ـ ۱. سلطان غیاث‌الدین ابوشجاع محمدبن محمودبن محمدبن ملکشاه

بنابر گزارش راوندی، او پادشاهی:

> دین‌دار بیدار و مکرم علما، نیکولفظ، دقیق‌نظر، معانی‌شناس و دشخوار پسند بود[۵۴].

اثیر در مدح او قصیده‌ای با ردیف مُلک احتمالاً در سال ۵۵۴ هـ. به سبب پیروزی این سلطان بر مخالفانش از جمله عمویش سلیمان‌بن محمدبن ملکشاه سلجوقی و بازیافتن مملکت خویش[۵۵] سروده است.

فارغ شد از محاق کدورت صفای ملک　　صافی شد از غبار حوادث هوای ملک
... اینک شهنشهی که به شمشیر نیل فام　　از چتر نیلگون بگذارد لوای ملک
خسرو غیاث دنیی و دین آن‌که صورتش　　ننگاشت نقش بند قضا جز برای ملک
داود جم عنان که رسیل عزایمش　　در پردهٔ دوام سُراید نوای ملک[۵۶]

پیداست که اثیر زمان زیادی برای درک دربار این ممدوح نداشت. زیرا وی در ذالحجهٔ سال ۵۵۴ هـ. درگذشت[۵۷].

۱ ـ ۶ ـ ۲. سلطان رکن‌الدین ارسلان‌بن طغرل‌بن محمد

پرورش‌یافتهٔ و مورد حمایت اتابک ایلدگز بود که در رمضان سال ۵۵۵ هـ. بعد از حکومت موقتی هفت‌ماههٔ سلیمان شاه به سلطنت رسید[۵۸] او به کمک اتابک و پسرانش سرزمین ابخاز را گرفت و قلاع اسماعیلیان در قزوین را فتح کرد و لقب ارسلان قلعه‌گشای یافت.

> در ابتدای دولت ارسلان این دو فتح قوی برآمد و مژدهٔ آن به اطراف جهان برسید. دور و نزدیک سر بر خط فرمان نهادند و در آخر تسع و خمسین و خمسمائه سلطان و اتابک و امراء به اصفهان آمدند[۵۹].
>
> مدت پادشاهیش پانزده سال و هفت ماه و پانزده روز و عمرش چهل و سه سال بود[۶۰].

اثیر وقتی در همدان بوده ارسلان شاه را مدح گفته است:

آنچه از مدح تو سنجند بود　　دانگِ سنگی به ازای سبلان
بس که طبعم گل مدح تو شکفت　　خاصه در آب و هوای همدان[۶۱]

در این قصیده او پس از پیروزی بر رقبا مورد ستایش اثیر قرار گرفته است، علاوه بر این اثیر بارها وی را ستوده ازجمله در یک ترجیع‌بند هشت‌بندی بدون بند ترجیع ارسلان طغرل را مدح گفته است[۶۲]. راوندی نیز با آوردن همین شعر ماجرای رقابت مجیر را با اثیر یادآور شده است و این دو شاعر را شاعران مخصوص ارسلان طغرل دانسته است[۶۳].

ارسلان‌شاه که در خطهٔ فرمان وی است — هرکجا گام دو مسّاح شب و روز رسید[۶۴]

***

جان‌بخش رکن دنیا و دین ارسلان‌شه آنک — ز الب ارسلان رفته جهان راست یادگار
شاهی کجا عماد ظفر شکل رمح اوست — در هر مکان که خیمه زند گرد کارزار[۶۵]

***

خدایگان جهان ارسلان‌بن طغرل — که از جوانی و اقبال باد برخوردار[۶۶]

نیز قصیده‌های ۶ و ۴۷ و ۱۲۲ در مدح ارسلان‌شاه است. ارسلان طغرل در میانهٔ جمادی الاول سال ۵۷۲ هـ. در گذشت و اثیر در مرگ او مرثیه سروده است[۶۷].

۱ ـ ۶ ـ ۳. طغرل‌بن ارسلان:

نام کامل او به روایت راوندی، السلطان رکن الدنیا والدین کهف الاسلام والمسلمین ابوطالب طغرل‌بن ارسلان قسیم امیرالمؤمنین است. وی با حمایت اتابک نصرة الدنیا والدین محمد ایلدگز معروف به جهان پهلوان معارضان حکومتش را شکست داد[۶۸] و در سال ۵۷۲ هـ. به سلطنت رسید وی مدت نُه سال پیوسته در سایه حمایت اتابک محمد جهان پهلوان بود و به تعبیر راوندی در *راحة الصدور* «به فرّ و بخت چنین اتابکی سلطان مغبوط عالمیان شد او در بزم و طرب و اتابک در رزم و تعب[۶۹]» بود. در سال ۵۸۱ هـ. اتابک جهان پهلوان بیمار شد و پس از سه ماه درگذشت.

بعد از این برادرش قزل ارسلان که ارّان وآذربایجان را در اختیار داشت، ابتدا با طغرل پیمان اتابکی بست اما دیری نپایید که با همدستی برخی امرا، با او از در مخالفت درآمد و پس از درگیری‌های متعدد، طغرل برای مدتی از تختگاه همدان آواره شد و قزل ارسلان، سنجربن سلیمان را به‌جای او در همدان به تخت نشاند و پس از جنگ و گریز در رمضان ۵۸۵ هـ. با حیلهٔ او و پسرش، ملکشاه را در همدان دستگیر کرد و در قلعهٔ کهران آذربایجان در ولایت حبال برکنار رود ارس محبوس کرد[۷۰]. پس از این قزل

ارسلان به عشوهٔ دارالخلافهٔ بغداد، خود برتخت سلطنت نشست اما با نقشهٔ امرای عراق و اینانج همسر محمد جهان پهلوان که به عقدش درآمده بود؛ در سال ۵۸۹ هـ . او را در حالت مستی در خیمه‌اش کشتند[۷۱]. طغرل پس از این به کمک خاندان علاءالدوله حکومتش را دوباره به دست آورد و مخالفان خود را از میان برداشت و با خوارزمیانِ حامیِ قتلغ اینانج برادرزادهٔ طغرل در ری مصاف داد و آنان را تا سمنان و گرگان فراری داد. اثیر در قصیده‌ای از این پیروزی‌های طغرل یاد کرده و وی را ستوده است. این قصیده برشکست قتلغ در ری و خوارِ ورامین تا سمنان و گرگان در محرم سال ۵۹۰ هـ . دلالت دارد.

میخ سیاست به حکم، بر در ابخاز کوفت		چتر عنایت به لطف برسر ایران نهاد
خلعتی از ایمنی بر قد وی راست کرد		باره‌ای از خرّمی گرد سپاهان نهاد[۷۲]

نیز قصیدهٔ ۲۱ با ردیف نتوان گرفت به پیروزی‌های او به‌ویژه فتح آذربایجان اشاره دارد.

رزمگه گوید که صد دوزخ طفیل یک شرر		جز ز تیغ طغرل‌بن ارسلان نتوان گرفت
... ارمغان فتح آذربایگان شعر من است		ورچه شعری را ز جنس ارمغان نتوان گرفت[۷۳]

این سلطان به دانش و هنر علاقه‌مند بود و در سال ۵۷۷ هـ . نزد دایی راوندی، محمودبن محمدبن علی راوندی خطاطی و علم و ادب آموخت[۷۴] او علاوه بر شجاعت و دلاوری در فنون ادب و بلاغت دستی داشت.

در بزم بر فضلا نکته‌ها بگرفتی و بر شعرا، بر سخن بیفزودی شعرهای او در زبان عوام مشهور و مذکورتر از آن است که با شرح حاجت افتد و دوبیتی‌های خوش افتادی یکی اینست:

آن‌کس که جهان به پشت پایی می‌زد		دوش آمده بُد در گدایی می‌زد
از وقت نماز شام تا گاه سحر		صد نعره برای آشنایی می‌زد

و این دوبیتی دیگر در تاریخ سنهٔ خمس وثمانین وخمس مائه بنوشت و به دست خود به زر تکحیل کرد و به اتابک شهید و پادشاه کریم مظفر الدنیا والدین قزل ارسلان فرستاد به کوشک نو به در همدان او به شکرانه خلعتی خوب به کمال مزدقانی [از ندمای طغرل] داد:

شاهان جهان وخسروان بندهٔ من		در مشرق و مغرب همگان بندهٔ من

با این هم ملک و پادشاهی که مراست　　من بندهٔ تو همه جهان بندهٔ من[۷۵]

این سلطان با این پیروزی‌هایش دوام نیاورد و چنان‌که گذشت، در سال ۵۹۰ هـ. به دست علاءالدین تکش خوارزمشاه در ری کشته شد و با مرگ او حکومت سلجوقیان عراق بر افتاد.

۱ـ۶ـ۴. اتابک شمس‌الدین ایلدگز

وی غلام مسعودبن محمد بود که بر اثر بروز شایستگی به مقام اتابکی آذربایجان رسید و به سبب آنکه مادر ارسلان طغرل را در حبالهٔ نکاح داشت و در دورهٔ حکومت او از نفوذ زیادی برخوردار بود مورد ستایش بسیاری از شعرای آن عهد بود. اثیر در قصیدهٔ ۱۳ با ردیف آفتاب وی را مدح گفته است.

دریای فضل و گوهر افضال شمس دین　　کزکان رای اوست کمین گوهر آفتاب[۷۶]

نیز قصیده ۱۲۶ در مدح اوست.

۱ـ۶ـ۵. اتابک نصرت‌الدین محمد جهان پهلوان

او از سوی مادر با ارسلان طغرل برادر بود و دوره حکومتش در همدان حاجب وی بود و در سال ۵۷۱ هـ. پس از مرگ اتابک ایلدگز به آذربایجان رفت و با مقام اتابکی از طغرل‌بن ارسلان حمایت کرد. و در سال ۵۸۱ هـ. در شهر ری درگذشت اثیر با اینکه شاعر خاص قزل ارسلان بود ولی محمد جهان پهلوان را نیز در قصایدی ستوده است از جمله در قصیده ۴ چنین از او یاد کرده است:

ز رهروان معالی تو راست سبق ترقی　　ز خسروان زمانه تو راست قدر معلّا
گر از سپهر بپرسی که کیست پشت سلاطین　　زبان مدح سراید به حرف واضح و آوا
سر ملوک جهان پهلوان تهمتن ثانی　　تفاخر همه اسلام فخر دین زکریا
که با شجاعت داود یافت ملک سلیمان　　که با وفای براهیم یافت عصمت یحیی[۷۷]

از آنجا که بین این دو برادر رقابت شدید بود اثیر در قصیدهٔ ۱۸ که در مدح قزل ارسلان است کوشیده در برابر طاعنان از خود دفاع کند و از کشمکش میان این دو برادر به‌گونه‌ای خود را مبرا کند و تمایل خود را به‌جانب محمد جهان پهلوان منکر شود.

تو هم چنان مکن که چو ببیند مرا حسود — گوید به طنز حال فلان از چه ابتر است
گر من خریدهٔ کرم این برادرم — او هم گزیدهٔ نظر آن برادر است
صد قطعه و قصیده و پیغام و ماجرا — در ضمن این دو بیت که گفتم مستر است[۷۸]

با این حال در قصیدهٔ ۱۹ دو برادر را ستوده است و با تعابیری چون دو جوان‌بخت جهان‌بخش، دو ولی‌ساز عدوسوز و دو خورشید، خرمی آن دو را، به دیدار یکدیگر، بیان کرده است.

باد خرم دل شاهان به رخ یکدیگر — که بدین خرمی امروز، مخالف دژم است[۷۹]

و در قطعه‌ای دیگر این دو برادر و پدرشان اتابک را ستوده است.

جز ملک تاج‌بخش اعظم اتابک که راست — مه چو قزل ارسلان شه چو جهان پهلوان[۸۰]

۱ ـ ۶ ـ ۶. اتابک مظفرالدین قزل ارسلان:

قزل ارسلان در سال ۵۸۱ هـ . به‌جای محمد جهان پهلوان اتابک آذربایجان شد اما بر خلاف پدر و برادرش به مقام اتابکی قانع نبود و پیوسته سودای سلطنت در سر داشت و در یک کشمکش طولانی با طغرل‌بن ارسلان سرانجام در رمضان سال ۵۸۶ هـ. بر او غلبه کرد و برای مدت یک‌سالی بر اریکهٔ سلطنت سلجوقیان در همدان تکیه زد و عراق و آذربایجان را به تصرف درآورد اما:

> چون اسباب تمام بساخت و از حلّ و عقد امور بپرداخت در شوال تسع وثمانین وخمسمائه به کوشک کهن به در همدان اتابک قزل را کشته یافتند[۸۱].

دربارهٔ قتل او، راوندی می‌نویسد:

> اینانج خاتون و امرای عراق که مقرّر دولت او بودند مخرّب قامت او شدند و اتفاقی کردند و دمار از خانه‌ها برآوردند[۸۲].

اثیر شاعر خاص اتابک قزل ارسلان است و بخشی از رقابت‌های شدید او با امثال مجیر و خاقانی هم ناشی از همین موضوع است.

> در دورهٔ اقامت اثیرالدین اخسیکتی در تبریز، روابط او با دربار اتابک قزل ارسلان (م ۵۸۹ هـ .) بسیار نزدیک بوده است و در مجالس بزم اتابک پیوسته حضور داشته و از بخشندگی‌های مستانهٔ اتابک نیز بهره‌ور بوده است و تعریض‌هایی نیز به رقیب سیاسی او یعنی اتابک محمد کرپ ارسلان، داشته است[۸۳].

اثیر در مدح قزل ارسلان قصاید فراوان سروده است از جمله قصاید شمارهٔ ۳۹، ۵۶، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۹۷.

جهان شکار فراوان ملوک دیدم لیک　　کس از ملوک ندیدم چو تو ملوک شکار

چنان‌که می‌دانیم قزل ارسلان ممدوح بسیاری از شاعران همروزگار اثیر مانند خاقانی و ظهیر هم بوده شاید اغراق‌های شاعران در مدح او به سبب ربودن حکومت از دست شاه سلجوقی بوده است. از جمله این بیت مشهور ظهیر که مورد انتقاد سعدی نیز واقع شده است:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای　　تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد[۸۴]

خاقانی هم در مدح او سه قصیده، یک ترکیب‌بند و یک قطعه سروده است[۸۵].

۱ ـ ۶ ـ ۷. سید مرتضی کبیر فخرالدین علاءالدین عربشاه

در بین ممدوحان، بیشترین توجه شعری اثیر به خاندان معروف علویان همدان است که ذوق هنری فراوانی را نثار آنها کرده است از جمله علاءالدوله فخرالدین عربشاه رئیس همدان[۸۶]. جد علاءالدوله، سید امیرهاشم از بزرگان و ثروتمندان و سیاست‌مداران همدان بود به گونه‌ای که در زمان حکومت سلطان محمدبن ملکشاه، احمدبن نظام‌الملک وزیر با پیشنهاد پانصد هزار دینار خواست او را از سلطان بخرد و بکشد و سلطان قبول کرد اما سیّد تا خبردار شد، با سه پسرش مشورت کرد آن‌گاه از راهی پنهانی خود را به یک هفته، به اصفهان رساند و با تطمیع خواص با سلطان ملاقات کرد و به‌جای پانصد هزار دینار، وزیر را به هشتصد هزار دینار از سلطان خرید و از پای درآورد[۸۷] این خاندان سیادت خود را به فرزندان حضرت امام حسن (ع) می‌رساندند و در قرن چهارم و پنجم هم در همدان حشمتی داشتند، ابوالحسن علی‌بن حسین حسنی همدانی داماد صاحب‌بن عباد بود و از این‌رو سید هاشم از جانب مادر نسب به صاحب‌بن عباد می‌رساند. به قول مؤلف *تاریخ الوزرا*:

> قطب خانهٔ ایشان امیر سید اشرف‌الدین فخرالدین عربشاه، پسر مجدالدین محمد شانزدهم بطن است از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه، دور گردون مطیع اوست[۸۸].

از سوی دیگر خواهر علاءالدوله همسر ارسلان طغرل شد و اعتبار این خاندان بیشتر

گردید، گرچه در سال ۵۸۴ هـ . طغرل‌بن ارسلان نسبت به علاءالدوله بدبین شد و او را در دومنزلی همدان با زه کمان خفه کرد و جسدش را به همدان بردند به خاک سپردند[۸۹]. اثیر به این خاندان به‌ویژه علاءالدوله ارادت فراوان می‌ورزید و در قصاید بسیاری از کرم و بزرگی و دینداری و علم‌دوستی و شاعرنوازی آنها سخن گفته و حتی خود را مادح خاص فخرالدین علاءالدوله خوانده است. اثیر در قصاید و ترجیع‌بندی خاص، او را ستوده است.

یک عجم بگرفته ظلم شاه عشقت تا دلم — دادخواهان پیش فخرالدین عربشاه آمده[۹۰]

***

فخر دین شاه عدو بند علاءالدوله — آن‌که مَستند ز جام کرمش جان و تنم[۹۱]

***

اخسیکتیم که دست قدرت — از مدحت تو سرشت طینم
این فخر مرا نه بس که گویم — من **مادح خاص** فخر دینم[۹۲]

و در برخی قصاید اورا با نام شاه قهستان[۹۳] ستوده است.

شاه قهستان علای دولت عالی — مفتخر دوده فخر دین کنف حق
خسرو عادل عربشه آن‌که عجم را — گشت مصفّا ز تیغش آب مربّق[۹۴]

نیز قصاید، ۹۰، ۹۲، ۱۰۵، ۱۰۶ در مدح عربشاه است.

۱ ـ ۶ ـ ۸. فرزندان فخرالدین عربشاه

اثیر از فرزندان فخرالدین عربشاه، به‌ویژه عمادالدین مردانشاه را با تعابیر بلند چنان‌که شایستهٔ وصف عالمان و خردمندان است، ستوده است. به‌نظر می‌رسد اثیر به اصالت و سیادت آنان ایمان دارد. او پیش از سعدی در قرن هفتم با رندی بین مدح سلاطین و صدور و عالمان تفاوت قایل شده است به گونه‌ای که می‌توان از روی مدح‌هایش این تفاوت را شناخت.

در گوش گوشوار اَنا مَفخرُ العَجَم — بر دوش طیلسان انا سیِّدُ العَرب
خواهی که دیدهٔ خردت دوربین شود — رو خاک آستانهٔ صدر اجل طلب
عالی **عماد** دین خدا آن محمّدی — کز فخر او به چرخ درآمد سر لقب
صدری که آسمان ز جلالش برد حسد — بدری که آفتاب ز رایش نهد حسب[۹۵]

راوندی در *راحة الصدور* از فضایل و بزرگی این خاندان بسیار سخن گفته و عمادالدین را شاگرد خود دانسته و می‌نویسد:

امیر سید عمادالدین مردانشاه که قرآن و خط و مایحتاج عبادت و طاعت و فرایض و سنن عبادت و لوازم تعلیم امر ریاست از دعاگوی گرفتند و پنج شش سال دعاگوی در خانهٔ ایشان بود و به نعمتشان می‌آسود و با بزرگان همدان مجالست داشت و آن عمر در شادی و لذت گذاشت، به افادت و استفادت انواع علوم مشغول می‌بود و به فواید تحصیل می‌آسود[۹۶].

اثیر در سال ۵۷۹ ﻫ . ماده تاریخی برای بنایی که عمادالدین مردانشاه ساخته بود، سروده است.

پیش ایوان راوی شعر اثیر	با رسیلان سرایت هم‌صدای
... سال هجرت بود بر ثا عین و طا	چون عمارت یافت این عالی‌سرای[۹۷]

عمادالدین مردانشاه پس از این سال و پیش از سال ۵۸۴ ﻫ . که قتل پدرش رخ داده، درگذشته است زیرا اثیر مرثیه‌ای در مرگ و سوگ او سروده است:

باغ می‌نالد که ای مطرب گل زخمه بنه	صبح می‌زارد که ای دست افق جام مخواه
پیش خورشید بنالید که کو ماه تمام	وز عربشاه بپرسید که کو مردانشاه
کو عمادی که بدو سقف شرف بود رفیع	کو جوادی که بدو جان امل یافت پناه[۹۸]

۱ ـ ۶ ـ ۹. عزالدین خسروشاه

علاءالدوله عربشاه دو پسر دیگر داشته است؛ یکی از آنها عزالدین خسروشاه است که اثیر او را در قصیدهٔ ۶۹ دیوانش مدح گفته است:

... دیباچهٔ نسخهٔ سعادت	فهرست نتایج پیمبر
عزالدین کز کلاهداری	بر فرق فلک فکند معجر
خسرو شه کز نهیب تیغش	شد روبَه ماده ضیغم نر[۹۹]

۱ ـ ۶ ـ ۱۰. خواجه رکن‌الدین حافظ همدانی

از علمای شافعی بود و منصب قاضی القضاتی یا به تعبیر اثیر اقضی القضاتی داشت. بنابراین مورد احترام و اکرام صاحب‌منصبان و عامهٔ مردم بود. اثیر در قصاید متعددی از وی به نیکی یاد کرده و با تعابیر بلندی وی را ستوده است. ازجمله قصیدهٔ ۱ و ۲۳ و ۹۶

نیز در یک قطعه و یک رباعی از او یاد کرده است. قصیدهٔ ۵۰ *دیوان* اثیر در سوگ درگذشت این قاضی است.

۱ ـ ۶ ـ ۱۱. قاضی رکن‌الدین خویی

از فقهای بزرگ شافعی قرن ششم و قاضی خوی بود و در شعر و تاریخ‌نویسی هم دستی داشت؛ کتاب *مجمع ارباب الملک* در موضوع تاریخ به نام اوست که مورد استفادهٔ حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب* قرار گرفته است. اثیر در قطعه‌ای[۱۰۰] او را ستوده و در قصیده‌ای کوتاه از آمدن او به زنگان خبر داده که احتمالاً به دیدار او نایل آمده است.

خجسته مقدم قاضی القضاة رکن‌الدین		به‌سان خلد بیاراست خاک زنگان را[۱۰۱]

این قاضی ممدوح خاقانی هم بوده است[۱۰۲].

۱ ـ ۶ ـ ۱۲. جلال‌الدین ابوالفضل‌بن قوام‌الدین ابوالقاسم درگزینی

از وزرای محمدبن محمود سلجوقی بود که یک‌بار شمس‌الدین ابونجیب، امرا، و ارکان دولت را نسبت به وی بدبین کردند تا از کار برکنار کردند[۱۰۳]. ولی سرانجام بار دیگر به وزارت رسید.

> سلطان محمد چون اتابک خاصبک را سیاست فرمود وزارت بر وزیر خویش جلال‌الدین پسر قوام‌الدین بوالقاسم مقرر داشت[۱۰۴].

اثیر در قصیده ۲۴ اورا ستوده است.

۱ ـ ۶ ـ ۱۳. خواجه اثیرالدین تورانشاه

در *تاریخ الوزرای* قمی نام او صدر اثیرالدین آمده و با تجلیل از او یاد شده است قمی می‌نویسد:

> صدر اثیرالدین تورانشاه، مستوفی اتابک مظفرالدین مفخر ایران و توران باشد. خسرو سیارگان آسمان هنر است، صاحب السیف والقلم، فریشتهٔ دیوانِ دیوان است به هنگام نبرد شیر شرزهٔ پیش او کاهل باشد و پلنگ هیبت، از نخوت او سگ گهدانی. طیارات جهان را طی دانایی حاصل شده بود به معامله‌شناسی علم برافراختند و عبرت قوانین که به عبرت شده بود به مکان او با حد اعتدال آوردند[۱۰۵].

او با اتابکان همکاری نزدیکی داشته و به سبب دانش و فضل و شاعرپروریش اثیر به

وی ارادت بسیار ورزیده و به خدماتش به اتابکان و نیز وزارت او اشاره کرده است.

در رکاب مدحت تو رتبتی یابد سخن   کز وزارت گرم‌تر راند عنان شاعری[۱۰۶]

او دارای طبع شاعری بوده به گونه‌ای که اثیر در پاسخ قطعه شعری از او، قطعه‌ای سروده است.

به یادگار ز من خواست دوش بیتی چند   نبشتم ارچه از آن بهترک همی باید
... ستوده خاطر فرمان بر اثیرالدین   چه آتشست که آب حیات ازو زاید
در خزینهٔ علم است فکرتش گویی   که هر زمان به کلید کلام بگشاید[۱۰۷]

اثیر علاوه بر قطعه مذکور در پنج قصیدهٔ دیگر او را مدح کرده است از قصاید اثیر برمی‌آید که فرزندان اتابک ایلدگز از او حرف‌شنوی داشتند و برای او احترام قایل بودند به گونه‌ای که اختلاف و ماجراهای بین آنها را حل و فصل می‌کرد.

هرسه فرزند جهان یک رویه گردندت به چشم   تا فریدونی شوی در مسند نیک اختری[۱۰۸]

ازجمله به نظر می‌رسد کوشیده است اختلاف بین طغرل ارسلان و قزل ارسلان را بر طرف کند.

هردو در ذات اتابک چو به هم پیوستند   ماجراشان قلم خواجه همی‌داشت نگاه[۱۰۹]

اثیر برای دیدن او به زنگان (زنجان) آمده و شش ماه منتظرش مانده است.

عزم خلخال مرا چون سوی زنگان فکند   در تمنّای قدوم تو بماندم شش ماه[۱۱۰]

در قصیده ۹۸ نیز که مرثیه‌ای درباره شخصی است که اثیر لقب سلطان اهل دانش به او داده است به این خواجهٔ نیکوکار تسلیت گفته است.

خواجهٔ محسن، اثیرالدین در این ماتم بنال   گرچه نپسندد خرد نالیدن از حکم قدم[۱۱۱]

۱ ـ ۶ ـ ۱۴. بهاءالدین محمد

معروف به تاج الوزرا پسر عزیزالدین، وزیر اتابک محمد جهان پهلوان بود که در زمان پدرش شغل استیفا داشت[۱۱۲] اثیر در قصیدهٔ ۴۶ او را مدح گفته است.

۱ ـ ۶ ـ ۱۵. اتابک فخرالدین زنگی

پسر امیر حاجب عبدالرحمن و از امرای سلطان محمدبن محمود بود[۱۱۳] اثیر در قصیدهٔ ۱۲۳ او را ستوده است.